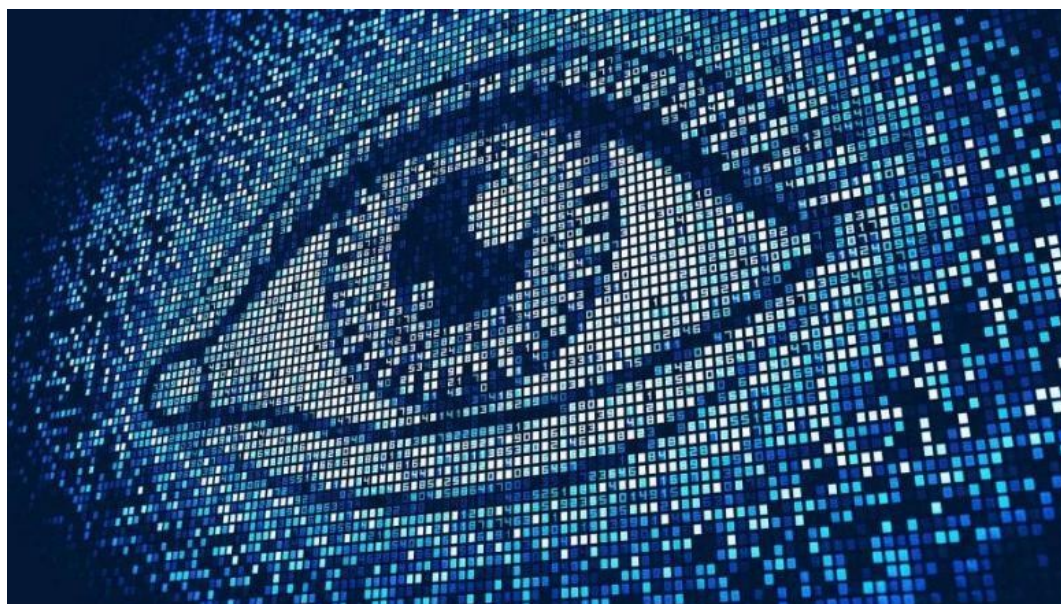


## سرمایه‌داری نظارتی



9

## شیوهی جدید انباشت سرمایه

امین حسوری

فروردین ۱۴۰۱

## سرمایه‌داری نظارتی و شیوه‌ی جدید انباشت سرمایه

امین حسوری

فروردین ۱۴۰۱

**مقدمه:** «سرمایه‌داری نظارتی» (Surveillance Capitalism) - مفهوم جدیدی است که در سال‌های اخیر، خصوصاً پس از انتشار کتاب شوشانا زوبف: «عصر سرمایه‌داری نظارتی»<sup>۱</sup>، در محافل فکری چپ و رسانه‌های چپ بازتاب نسبتاً وسیعی داشته است. کتاب فوق چشم ما را به روی مسائلی می‌گشاید، که مستقل از آن که از چه دستگاه فکری و مفهومی به جهان بنگریم، تأثیر ژرف آنها بر وضعیت حال و آینده‌ی بشری انکارناپذیر است. بنا به اهمیت این موضوع، در این نوشتار می‌کوشم در امتداد تحلیل زوبف، دلالت‌های این چرخش فناورانه‌ی سرمایه‌داری را از منظر شیوه‌ی انباشت سرمایه‌اندکی شرح و بسط دهم. نشان خواهیم داد که سرمایه‌داری نظارتی، فارغ از بسترهای فناورانه و خاستگاه‌های تاریخی-سیاسی‌اش، به‌دلیل مفصل‌بندی با شیوه‌ی جدیدی از انباشت سرمایه موقعیت خویش را تثبیت کرده است. و اینکه این شیوه‌ی انباشت، درعین‌اینکه تازه‌ترین تلاش سرمایه‌داری برای عبور از فاز تاریخی مزم‌شدن بحران انباشت است، هم‌زمان گام دیگری در جهت فروپاشی سرمایه‌داری به‌سان شیوه‌ی تولید و نظام اجتماعی مسلط، یا گامی در دل یک «فاز گذار پس‌سرمایه‌دارانه» است، آنچنان که توماس سکین و جان بل آن را مفهوم‌پردازی کرده‌اند.<sup>۲</sup> این موضوع همچنین اهمیت نظری ویژه‌ای برای بازاندیشی درباره‌ی «نظریه‌ی مرحله» (stage theory) - در چارچوب روش‌شناسی سه‌سطحی<sup>۳</sup> مکتب اونو<sup>۴</sup> دارد. چرا که در امتداد تلاش رابرت آلبریتون برای مفهوم‌پردازی نظریه‌ی سطح میانی<sup>۵</sup> (نظریه‌ی مرحله)، ردیابی تحولات شیوه‌ی انباشت بر اساس آخرین تحولات فناورانه‌ی سرمایه‌داری، ضرورتی تحقیقی برای بسط مفهوم‌پردازی «نظریه‌ی مرحله» است.

1. Shoshana Zuboff (2019): *The Age of Surveillance Capitalism: The Fight for a Human Future at the New Frontier of Power*.

خلاصه‌ی مفیدی از این کتاب را می‌توانید در پادکست‌های سه‌گانه‌ی ابتکار رسانه‌ای «دموکراسی در کار» با عنوان «سرمایه‌داری نظارتی» بشنوید (این پادکست‌ها همچنین در این نشانی قابل دسترسی‌اند).

۲ جان بل - توماس سکین: «فروپاشی سرمایه‌داری: فاز گذار پس‌سرمایه‌دارانه»، ترجمه‌ی مانیا بهروزی، کارگاه دیالکتیک، اسفند ۱۳۹۸.

۳ رابرت آلبریتون: «سطوح تحلیل در اقتصاد سیاسی مارکسی: رویکردی اونویی»، ترجمه‌ی همن حاجی‌میرزایی، کارگاه دیالکتیک، اسفند ۱۳۹۷.

۴ برای آشنایی با مکتب اونو رجوع کنید به:

«مکتب اونو: مشارکتی ژاپنی در اقتصاد سیاسی مارکسی - متونی در معرفی مکتب اونو»، گردآوری و ترجمه: مانیا بهروزی، کارگاه دیالکتیک، فروردین ۱۳۹۹.

5 Robert Albritton (1997): *A Japanese Approach To Stages of Capitalist Development*.

ترجمه‌ی چهار فصل نخست از این کتاب (به‌همت مانیا بهروزی) در وبسایت کارگاه دیالکتیک منتشر شده است.

## ۱. قلمرو و سازوکار انباشت در سرمایه‌داری نظارتی

نخستین تصویری که از مفهوم «سرمایه‌داری نظارتی» تداعی می‌شود، فراگیرشدن استعاره‌ی «ناظر کبیر» جورج اورول (در کتاب ۱۹۸۴) است که ایده‌ی تشدید کارکردهای کنترلی دولت‌ها برای پایش و مهار هوشمند مخالفان بالفعل و بالقوه را منتقل می‌سازد؛ یعنی تلفیق و تشدید کنترل و سرکوب سیاسی به‌مدد تازه‌ترین دستاوردهای فناوری دیجیتال. اما با خواندن این کتاب برای خواننده روشن می‌شود که با مساله‌ی بنیادی‌تری روبرو هستیم که همانا ظهور شکل تازه‌ای از فرآیند انباشت سرمایه‌دارانه است. بدین‌معنا که با رشد شگرف فناوری‌های دیجیتال، توامان هم قلمرو، و هم سازوکار جدیدی برای انباشت سرمایه فراهم آمده است که درعین حال، چه به‌لحاظ خاستگاه و چه پیامدهایش، پیوند تنگاتنگی با سازوکارهای کنترلی دولت دارد؛ نه فقط کنترل شهروندانی که بالفعل و بالقوه از نظر سیاسی «مشکل‌ساز» هستند، بلکه کنترل دایمی و فراگیر همگان. این قلمرو جدید برای انباشت سرمایه که به‌لحاظ زیرساخت‌های فناورانه از دل پیشرفت‌های شتابان سه دهه‌ی اخیر در حوزه‌ی فناوری‌های دیجیتال دسترس‌پذیر شده است، چیزی نیست جز حوزه‌ی تجارب و رفتارهای فردی. در این‌جا مجموعه‌ی عظیمی از داده‌های رفتاری مردم از طریق پایش دیجیتال مستمر فعالیت‌ها و عادت‌های روزمره‌ی شهروندان (در خلال استفاده‌ی روزافزون جهانیان از گوشی‌های هوشمند و شبکه‌های اجتماعی مجازی) گردآوری شده و در قالب کلان‌داده‌ها (Big Data) غربال و سامان‌بندی می‌شوند. سازوکار جدید انباشت هم عبارت‌ست از کالایی‌سازی مصالح گردآوری‌شده در این قلمرو، که ارزش آنها از طریق فروش‌شان به کلان‌مشتریان ویژه‌ی علاقمند به این داده‌ها یعنی کنسرن‌های اقتصادی و نهادهای تصمیم‌سازی و امنیتی دولت‌ها محقق می‌شود. یعنی تقاضا و مصرف این کالاهای جدید، نه از جانب توده‌ی معمول مصرف‌کنندگان، بلکه توسط دولت‌ها و کلان‌شرکت‌ها رخ می‌دهد. نطفه‌ی این روند با شکل‌گیری استارت‌آپ‌های دیجیتال تحت حمایت مالی نهادهای امنیتی دولت آمریکا و برای اجرای «بهینه»ی دکرترین ضد‌ترور بسته شد. اما به‌زودی قابلیت‌های فراگیرتر سیاسی و اقتصادی آن آشکار شد. در نتیجه، در پی ابتکارات اولیه‌ی کنسرن گوگل، عطش سودجویانه برای کالایی‌سازی داده‌های شخصی توده‌ی مصرف‌کنندگان و تقاضای سیاسی و اقتصادی برای خرید این داده‌ها توسط دولت‌ها و کنسرن‌ها (بازار مصرف غیرتوده‌ای) بالا گرفت. این وضعیت، زمینه‌ساز توسعه و کاربست شتابان این فناوری توسط همتایان قدرتمندی نظیر مایکروسافت، اپل، فیسبوک، آمازون و غیره گردید. برای فهم جایگاه و اهمیت تاریخی این فاز جدید انباشت سرمایه باید در تاریخچه‌ی تحولات سرمایه‌داری کمی به عقب برگردیم، تا بر اساس یک مقایسه‌ی تاریخی بتوانیم الگویی کلان‌تر را در بطن این سازوکار جدید انباشت سرمایه بازشناسی کنیم.

## ۲. الگوی انباشت انطباقی و سازوکار انباشت به‌میانجی نظامی‌گری

توسعه‌ی جهانی سرمایه‌داری در چارچوب ناگزیر دولت‌ملت‌های مدرن سبب شد تا جنگ‌ها و کشمکش‌های امپریالیستی، به یکی از واقعیت‌های پایدار جهان مدرن بدل شوند؛ و لذا آمادگی برای مواجهه با دشمن خارجی همچون نیازی اجتناب‌ناپذیر پیش‌روی دولت‌های کانونی سرمایه‌داری قرار گرفت. به‌موازات این «جبر تاریخی»، نه فقط جایگاه دولت به‌طرزی پارادوکسیال (با نظر به گرایش جهان‌روای سرمایه) تثبیت و تقویت

شد، بلکه صنایع نظامی به مولفه‌ای ثابت و بنیادی در اقتصاد کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری تبدیل شد. دوران حدوداً پنجاه‌ساله‌ی جنگ سرد این روند را تا ابعاد تصورناپذیری شتاب بخشید. چرا که برای کانون‌های اصلی سرمایه‌داری، حفظ مزیت‌های اقتصادی در جایگاه مرجع جهانی‌شان پیوند مستقیمی با حفظ برتری نظامی یافت. بدین معنا، سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌ی امپریالیستی، که به‌طور عام وظیفه‌ی تامین و حراست از ملزومات گسترش و بازتولید سرمایه‌داری و تضمین بلندمدت آن مزیت‌های اقتصادی (به‌نفع سرمایه‌های «ملی») را برعهده دارند، مشخصاً به‌طور فزاینده و مستقیمی با سیاست و اقتصاد نظامی پیوند یافتند. این‌گونه بود که در ایالات متحده‌ی آمریکا از میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۵۰ مجتمع‌های نظامی-صنعتی<sup>۶</sup> سربرآوردند، که از آن زمان بی‌وقفه به رشدشان ادامه داده‌اند. همزمان، به‌میانجی التهابات جنگ سرد، وابستگی به صنایع نظامی در اقتصاد نظام شوروی هم وزن و جایگاه ویژه‌ای یافت. بدین ترتیب، ملزومات مناسبات جدید امپریالیستی، اقتصادهای ملی قدرتمندترین کشورهای سرمایه‌داری را به‌طور روزافزون به صنایع نظامی وابسته ساخت، طوری که صنایع نظامی به موتور محرکه‌ی اصلی حوزه‌های تحقیقاتی-دانشگاهی و شاخه‌های وسیع و متنوعی از صنایع غیرنظامی بدل شدند. در نتیجه، کلیت اقتصاد ملی در این کشورها وابستگی قابل توجه و روزافزونی به اقتصاد نظامی و تسلیحاتی یافت. بدین‌سان، صنایع نظامی در کنار تامین دغدغه‌های امپریالیستی دولت‌های قدرتمند، محرک انباشت سرمایه در اقتصادهای ملی این کشورها شدند و توأمان دامنه‌ی وابستگی اقتصاد ملی به تداوم حیات خویش را وسعت دادند. اما محدودیت‌های این وابستگی طبعاً می‌توانست/می‌تواند برای اقتصاد ملی یا فرآیند انباشت فاجعه‌بار باشد، اگر تحرک موتور اصلی (صنایع نظامی) دچار وقفه می‌گشت/گردد. از سوی دیگر، حفظ و ارتقای برتری نظامی در استاندارد جهانی، مستلزم ارتقای کیفی دائمی تسلیحات تولیدی توسط صنایع نظامی است. روشن است که تداوم چرخه‌ی انباشت متصل به صنایع نظامی و نیز ارتقای دائمی کیفیت محصولات آن، نیازمند حفظ و گسترش بازارهای جهانی مصرف برای تسلیحات نظامی است. و از آنجا که هر جنگی، بذر جنگ‌های آتی را در خاک سرزمین‌های مختلف می‌پاشد، جنگ‌افروزی سازوکاری ضروری برای حفظ و گسترش این بازارهاست.<sup>۷</sup> از این‌رو، دیر یا زود نظامی‌گری به شالوده‌ی سیاسی ثابت این دولت‌های امپریالیستی بدل شد، چرا که همچون مثل عامیانه‌ی «با یک تیر دو نشان»، کارکردهای بنیادی دوگانه‌ای را برای کانون‌های اصلی

#### 6 military-industrial complexes

۷ بر این اساس، برخلاف بسیاری از مفسران چپ، تصور نمی‌کنم دولت آمریکا بازنده‌ی جنگ‌های عراق و افغانستان بوده باشد. مسلماً دولت آمریکا در تحقق برخی چشم‌داشت‌های بلندپروازانه‌ی ژئوپلیتیک خود ناکام ماند (این پیش‌بینی‌ناپذیری، در ذات هر جنگ بلندپروازانه است)، اما به‌رغم آن، این جنگ‌ها به‌مدت حدود دو دهه چرخه‌ی انباشت به‌مدد اقتصاد تسلیحاتی را به‌نفع سرمایه‌های ملی تقویت کردند؛ پویش نظامی‌گری و مسابقه‌ی تسلیحاتی در خاورمیانه و کشورهای دیگر را (که ضامن گسترش آتی بازار تسلیحاتی است) به‌نحو چشمگیری وسعت و شدت بخشیدند؛ سطح کیفی فناوری‌های تسلیحاتی دولت آمریکا و متحدانش را به‌مدد آزمون و خطا ارتقا بخشیدند؛ و در کنار این‌ها، زمینه‌های تضعیف و سرکوب جنبش‌ها و گرایش‌های مترقی و مردمی در منطقه را به‌نفع رشد بنیادگرایی، قوم‌گرایی و تقویت دولت‌های خودکامه و نظامی‌گرا فراهم ساختند. روشن است که برجسته‌کردن هزینه‌های نظامی-تسلیحاتی هنگامت دولت آمریکا و مقایسه‌ی صوری آن با سطح نازل‌تر منافع اقتصادی مستقیم و بی‌واسطه‌ی این جنگ‌ها برای این دولت، استدلال محکمی برای دفاع از رویکرد تحلیلی یادشده محسوب نمی‌شود. چون این نکته‌ی بنیادی نادیده می‌ماند که هزینه‌های صرف‌شده از سوی دولت آمریکا به بهانه‌ی جنگ‌های میهنی، از طریق دستبرد به ثروت عمومی و سطح معیشت طبقات فرودست جامعه‌ی آمریکا تامین شده، تا به‌میانجی این جنگ‌ها بودجه‌ی ملی در قالب سود به جیب کنسرن‌های تسلیحاتی و شرکت‌ها و شاخه‌های تولیدی-صنعتی-فناورانه‌ی پیرامون آنها سرازیر گردد. فراگیربودن این نوع داوری‌ها در طیف مفسران مارکسیست نمونه‌ی بارزی از خطایی روش‌شناسانه در تحلیل مقوله‌ی امپریالیسم است که به‌موجب آن، این پدیده از بنیان‌های اقتصاد-سیاسی سرمایه‌دارانه‌ی آن منتزع شده و به تقابل‌های ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک دولت‌های قدرتمند فرو کاسته می‌شود.

سرمایه‌داری تامین می‌کرد/می‌کند. این مساله یادآور اصل داروینی حاکم بر تحولات زیستی‌ست، جایی که نیاز حیاتی ارگانیسم زنده به انطباق‌پذیری با شرایط سیال محیطی، در اثر استمرار، کارکردهای جدیدی را بر ارگان‌های آن تحمیل می‌کند، که به‌نوبه‌ی خود در درازمدت تغییرات متناسبی را در برخی ارگان‌ها به‌وجود می‌آورند (ناتوانی در این انطباق‌یابی، انقراض آن ارگانیسم را در پی دارد). بر همین اساس، می‌توان این شیوه‌ی پیوندیابی صنایع نظامی با ملزومات انباشت سرمایه را نمونه‌ای از «الگوی انباشت انطباقی» نامید. با این تبصره که خود این الگو، در بستر تاریخی کلان‌تری پدیدار شده است که امپریالیسم به شکل سیاسی مسلط پیشبرد و بازتولید مناسبات سرمایه در سطح جهانی بدل شده است.

### ۳. سرمایه‌داری نظارتی و الگوی انباشت انطباقی

فارغ از دلالت‌های مهم و پر دامنه‌ی این مفهوم‌پردازی برای فهم اقتصاد سیاسی نظامی‌گری در جهان معاصر، سویی‌ی مورد توجه ما در یادداشت حاضر، نحوه‌ی پیدایش و رشد یک قلمرو و یک سازوکار جدید برای انباشت سرمایه است. بسط نظامی‌گری نمونه‌ی تاریخی ملموسی‌ست که به‌روشنی نشان می‌دهد که چگونه به‌واسطه‌ی شرایط تاریخی مشخص، یک نیاز ظاهراً سیاسی (برآمده از تنازعات بین قدرت‌ها) با یک نیاز ناب اقتصادی (تداوم انباشت سرمایه) درمی‌آمیزد و یکی از شکل‌های مسلط انباشت سرمایه را خلق و بازتولید می‌کند. هرچند باید توجه داشت که دوگانه‌بودن این نیازها، صرفاً پوسته‌ی ظاهری و توصیفی آنهاست، چون (همان‌طور که اشاره شد) امپریالیسم در تحلیل نهایی شکل سیاسی ضروری برای مدیریت سرمایه‌داری در فضای سیال تحولات بین‌المللی‌ست؛ سازوکاری نوپدید (emergent) از دل توسعه‌ی تاریخی سرمایه‌داری که توامان این فاعلیت ویژه را کسب کرده است که گرایش بنیادی جهان‌گستری سرمایه و ملزومات سیال آن را به‌رغم واقعیت عینی وجود مرزهای ملی (رقابت و ستیز دولت‌ملت‌ها)، مقاومت‌های محتمل دولت‌ها و مردمان دور و نزدیک، و نیز محدودیت منابع طبیعی تأمین نماید.

اکنون نشان می‌دهیم که این الگوی کلی انباشت انطباقی، از طریق مفصل‌بندی با سازوکارهای دیگر (متناسب با سطح فناوری و شرایط تاریخی) قابلیت تکرار دارد. برای این منظور، پس از مرور فشرده‌ی پدیده‌ی نظامی‌گری، باز می‌گردیم به مبحث کلان‌داده‌ها (بیگ‌دیتا) و سرمایه‌داری نظارتی و چگونگی پیوند یافتن آنها با فاز جدید انباشت سرمایه، تا کارکرد مستقیم آنها در تحقق این فاز جدید انباشت سرمایه را بررسی کنیم:

در نظریه‌ی اونو-سکین-آلبریتون (به‌پیروی از مارکس)، شکل مسلط انباشت سرمایه در دوره‌های تاریخی تابعی از زیرساخت‌های فناورانه است، که هر یک از آنها تولید و مصرف کالا یا کالاهای معینی را به مرکز ثقل فرآیند انباشت بدل می‌سازند. طوری که مراحل تاریخی توسعه‌ی جهانی سرمایه‌داری را می‌توان با فرآیند انباشت حول کالای کانونی در هر دوره بازشناسی کرد: پشم در سرمایه‌داری مرکانتالیستی؛ پنبه در سرمایه‌داری لیبرالی؛ فولاد (و سرمایه‌ی بانکی) در عصر کلاسیک امپریالیسم؛ اتومبیل (و نفت) در عصر



سرمایه‌داری مصرفی (یا عصر تولید و مصرف انبوه)<sup>۸</sup>. اما رشد فناوری که زاینده‌ی پویای بی‌وقفه‌ی سرمایه‌داری است، کارکردهایی چندوجهی دارد. در این میان، دیدیم که نظامی‌گرایی امپریالیستی طی دوران جنگ سرد تأثیرات مهمی بر سمت‌وسوی نوآوری‌های فناورانه یا شکل مسلط کاربست آن‌ها داشته است. درعین حال، دیدیم که استمرار نیاز به نظامی‌گری و وزن دوگانه‌ی فزاینده‌ی آن در سیاست‌های دولتی و اقتصاد ملی، نیاز بنیادی اقتصاد ملی به استمرار فرآیند انباشت را متأثر می‌سازد. در نتیجه، شیوه‌ی مسلط انباشت سرمایه به‌گونه‌ای تغییر یافت که با ضرورت برآورده‌سازی توأمان این دو نیاز سازگار گردد. به‌همین منوال، می‌توان به‌طور عام از دو نیاز بنیادی و هم‌بسته‌ی زیر سخن گفت که به‌سان یک نیروی تاریخی مرکب و تعیین‌کننده در متن مناسبات سرمایه‌داری امپریالیستی مادیت می‌یابند و الگوی انباشت انطباقی را (باز) فعال می‌سازند. نیاز پایدار اقتصاد سرمایه‌داری به انباشت سرمایه؛ و نیاز تاریخی سیال دولت‌های کانونی سرمایه‌داری به حفظ ثبات سیاسی و حفظ/کسب برتری اقتصادی-نظامی در برابر رقبای. در اثر بازفعال شدن این الگو، کارکردهای متنوع و ممکن فناوری‌های نوظهور به اشکال معینی محدود می‌گردند که به موثرترین وجه بتوانند رانه‌ی بسط قدرت دولت (امپریالیستی) را به تکانه‌ای برای چرخه‌ی انباشت سرمایه مبدل سازند. اما تا جایی که به توسعه‌ی فناوری کلان‌داده‌ها و پیدایش سرمایه‌داری نظارتی مربوط می‌شود، باید در نظر داشت که کل این فرآیند بر بستر تاریخی مشخص نولیبرالیسم رخ داده است. پس، می‌باید توضیح دهیم که چه خصلت یا مختصاتی از نولیبرالیسم تکوین این فرآیند را میسر ساخته است؛ و اینکه این هم‌پیوندی، چه سمت‌وسوهای احتمالی را پیش‌روی جهان معاصر قرار می‌دهد.

#### ۴. سلب مالکیت نولیبرالی و سرمایه‌داری نظارتی: ناقوس فروپاشی سرمایه‌داری

درباره‌ی شالوده‌ها و مولفه‌های نولیبرالیسم و نمودهای عینی آن دیدگاه‌های متفاوتی طرح شده‌اند که تنوع چشم‌گیر و تعارضات آن‌ها اغلب فهم بنیان عام نولیبرالیسم را به حاشیه می‌برد. پس، در اینجا می‌کوشم - به‌سهم خود- با ارجاع به خاستگاه اصلی پیدایش نولیبرالیسم، سرشت بنیانی آن را روشن سازم؛ سرشتی که بتواند هم شالوده‌ها و مولفه‌ها و نمودهای متنوع نولیبرالیسم را پوشش دهد؛ و هم ابزاری تحلیلی برای فهم بنیان‌های سرمایه‌داری نظارتی فراهم آورد. چرا که - همان‌طور که گفته شد - این شیوه‌ی جدید انباشت در متن تاریخی نولیبرالیسم خلق شده است. به‌نظر می‌رسد که فراگیرسازی تحمیلی نولیبرالیسم، دفاع واکنشی نظام سرمایه‌داری به پدیدارشدن طلیعه‌ی بحران‌های ماندگار انباشت سرمایه در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ بوده است. چرا که به نظر شماری از اندیشمندان (نظیر فرنان برودل، حیوانی اریگی، امانوئل والرشتاین<sup>۹</sup>، توماس سکین، مایکل رابرتز، و غیره) دایمی‌شدن بحران انباشت تهدیدی است که از میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ همچون

۸. برای توضیحات بیشتر درباره‌ی «نظریه‌ی مرحله» رجوع کنید به:

Robert Albritton (1997): A Japanese Approach To Stages of Capitalist Development.

(ترجمه‌ی چهار فصل نخست در کارگاه دیالکتیک)

۹. والرشتاین بر این باور است که نظام جهانی پس از دهه‌ی ۱۹۷۰ به دوران «بحران ساختاری» (structural crisis) وارد شده است:

Immanuel Wallerstein (2011): *Structural Crisis in the World-System-Where Do We Go from Here?* Monthly Review.

شمشیر دموکلس بر فراز سر سرمایه‌داری جای گرفته است؛ بحرانی که در تحلیل نهایی در گرایش نزولی میانگین نرخ سود تجلی می‌یابد.<sup>۱۰</sup> شیوهی تهاجمی این دفاع توامان هم بازتابی است از درجهی جدید خطر این بحران برای بازتولید و دوام سرمایه‌داری؛ و هم نشانه‌ای است از ناتوانی سرمایه‌داری توسعه‌یافته در مدیریت ابعاد پیچیده‌ی تضادها و محدودیت‌هایی که از دل این توسعه‌ی ناگزیر برآمده‌اند. اما اقتصاد سرمایه‌داری بنا به سرشت بنیانی خود (منطق خودگستری سرمایه) چاره‌ای جز حرکت رو به جلو، یعنی توسعه و رشد بیشتر، ندارد؛ حتی اگر نشانه‌های بن‌بست در چشم‌انداز پیش رو پیشاپیش نمایان باشند. بنابراین، سرمایه‌داری برای بازتحمیل خود به جهان انسانی و طبیعت گرایشی ضروری به مواجهاتی تهاجمی‌تر دارد: سرمایه‌داری متاخر نه فقط از داعیه‌ی دست‌نمائی و نجات‌بخش بازار عقب‌نشسته است، بلکه توسل به راه‌های وحشیانه‌ی قهر و اجبار فرااقتصادی را از حاشیه به متن آورده و آن را به قاعده‌ای عام بدل ساخته است. این رهیافت که با ظهور نولیبرالیسم به‌سان ایدئولوژی و دکترین رسمی سرمایه‌داری رونمایی شد و به‌طرزی تحمیلی و خشونت‌بار تکثیر یافت، آشکارا یادآور سازوکارهای انباشت بدوی به‌مدد سلب مالکیت در سرآغازهای تکوین نظام سرمایه‌داری است. بر این اساس، به‌باور من توسل تهاجمی (تر) به اشکال جدید و متنوع «سلب مالکیت»، مهم‌ترین بنیان سرشت‌نمای عصر نولیبرالی است. اما این «خلافت» جدید که به‌طرزی پارادوکسیال بر حرکتی ارتجاعی (بازگشت به عقب) در روند «پیشرفت» تاریخی سرمایه‌داری دلالت دارد، صرفاً بازتابی است از محدودیت‌های ساختاری فرآیند انباشت سرمایه‌دارانه. چون تداوم فرآیند انباشت مستلزم کالایی‌سازی فرآیندهای قلمروهای انسانی و طبیعی است، که محدودیت‌های این دو قلمرو نیاز به سلب مالکیت قهری (بازگشت به انباشت بدوی) را به‌طور اجتناب‌ناپذیری در دستور کار سرمایه و کارپردازان انسانی آن (پیکریابی‌های انسانی سرمایه) قرار می‌دهد.

در اینجا یک دیالکتیک فروپاشنده فعال می‌گردد، که توضیح آن برای مقصود این نوشتار ضروری است:

به‌موازات گسترش و تشدید روندهای کالایی‌سازی قلمروهای انسانی و طبیعی (و سلب مالکیت همزاد آن)، که بخشی از فرآیند تاریخی توسعه‌ی جهانی سرمایه‌داری است، ذخیره‌ی قابل «مصرف» در این قلمروهای کران‌مند، محدودتر می‌شوند. زیرا طبیعت و قوه‌ی کار اگرچه درون‌داده‌های اصلی فرآیند تولید سرمایه‌دارانه‌اند، اما به تعبیر کارل پولانی به‌معنای واقعی «کالا» نیستند<sup>۱۱</sup>، چون خلق آن‌ها به روش‌های سرمایه‌دارانه ناممکن است. لذا همان‌طور که توماس سکین گفته است، «مقاومت ارزش مصرفی» کرانی بنیادی بر میل نامحدود خودگستری سرمایه می‌گذارد. به‌همین دلیل، در امتداد گسترش تاریخی-جهانی سرمایه‌داری و با جهان‌گیرشدن مناسبات سرمایه‌داری، گشایش ایجادشده در هر شکل جدید و «خلاقانه‌ی» انباشت سرمایه، خصلتی شکننده و کوتاه‌مدت می‌یابد. درعوض، گرایش درونی و ساختاری سرمایه‌داری به بحران انباشت تقویت می‌گردد. بدین ترتیب، با هرچه کم‌ترشدن فواصل زمانی بین بحران‌های ادواری انباشت، بحران انباشت به بحرانی مزمن در سرمایه‌داری بدل می‌شود. خصوصاً که با جهانی‌شدن امپریالیستی

۱۰ مایکل رابرتز: «مارکس و نظریه‌ی بحران»، ترجمه‌ی احمد سیف، وبسایت نقد اقتصاد سیاسی، مرداد ۱۳۹۷.

۱۱ کارل پولانی زمین، کار و پول را «کالاهای موهومی» (fictitious commodities) می‌نامد. رجوع کنید به:

کارل پولانی: «دگرگونی بزرگ - خاستگاه‌های سیاسی و اقتصادی روزگار ما»، ترجمه‌ی محمد مالجو، نشر شیرازه، ۱۳۹۶.

سرمایه‌داری، رقابت‌ها و ستیزهای کانون‌های سرمایه‌داری برای دسترسی به منابع محدود طبیعی، بازارها و نیروی کار ارزان بی‌وقفه شدت می‌یابند. به‌همین اعتبار، رهایی از این تهدید دایمی به دغدغه‌ی اصلی سرمایه و کارپردازان انسانی آن بدل شده است. این محرک بنیادی، به‌نوبه‌ی خود عامل اصلی شتاب گرفتن پویس‌های متاخر فناورانه، سیاسی، و امپریالیستی بوده است. غلبه بر مزمن‌شدن بحران انباشت (یا به‌واقع دفع موقتی آن)، مستلزم دامن‌زدن دایمی به راهکارهای متعارفی چون تشدید مصرف توده‌ای و نظامی‌گری و جنگ (به‌سان نمونه‌ی بارزی از «تخریب خلاق»<sup>۱۲</sup>) است. اما این سازوکارهای ظاهراً گشاینده، همان‌طور که گفته شد، محدودیت‌های خود را دارند؛ خواه کران‌های طبیعت (منابع طبیعی و تعادل چرخه‌های زیستی و اقلیمی)، و خواه مقاومت گریزناپذیر انسانی (در هر دو وجه نیروی کار و مصرف‌کننده). پس، هر گشایش تازه‌ای در فرآیند شکننده‌ی انباشت، سرمایه را به کران‌های خود نزدیک‌تر می‌سازد. در نتیجه، «اکتشاف» کالاهای جدیدی که بتوانند در نقش کالاهای کانونی فرآیند انباشت عمل کنند، همچون نیازی بنیانی پدیدار می‌شود. بدین معنا، نیاز به گسترش قلمروی کالایی‌سازی، همچون نیازی دایمی پیشرو سرمایه‌داری قرار می‌گیرد. و از آنجا که «مقاومت ارزش مصرفی» رفع‌ناپذیر است (خصوصاً در مورد طبیعت)، این گسترش لاجرم با اشکال تهاجمی «سلب مالکیت» همراه می‌شود. خواه این تهاجم چنان آشکار و ملموس باشد که از سوی سوژه‌های انسانی به‌سان تهاجم بازشناسی گردد (و واکنش‌های انتقادی-دفاعی برانگیزد)، و خواه در چنان اشکال «خلاقانه» ای رخ دهد که ماهیت آنها مستقیماً یا به‌سرعت قابل شناسایی نباشد (و لذا دست‌کم در فاز اولیه‌ی پیشروی خود، سطح پایینی از مقاومت عمومی را برانگیزد).

کالایی‌سازی و تصاحب مازادهای «مصرفی» عادات و فعالیت‌های روزمره‌ی انسان‌ها توسط کلان‌کنسرن‌های دیجیتالی یا داده‌پرداز، تازه‌ترین نوع سلب مالکیت سرمایه‌دارانه است که به دلایلی چند خصلت تهاجمی آن تاکنون کمابیش پنهان مانده است. از جمله به‌دلیل: نو بودن این پدیده، ماهیت فناورانه‌ی پیچیده‌ی آن، پنهان‌شدن در پس اسطوره‌ی دستاوردهای علمی «بشری»، وابستگی فرآیندهای توده‌ی مردم به استفاده‌ی روزانه از این ابزارهای فناورانه، مشارکت کمابیش داوطلبانه‌ی مصرف‌کنندگان در واگذاری اطلاعات شخصی‌شان (وانهادن اختیار)، و سرانجام نرمالیزه‌شدن آن به‌سان یک عادت‌واره‌ی عمومی. در نتیجه، این شیوه‌ی جدید سلب مالکیت گسترشی فراگیر یافته و به یکی از ارکان واقعیت امروز جهان بدل شده است. پس، می‌بینیم که متناسب با سطح تاریخی پیشرفت‌های فناوری دیجیتال و نیازهای سیاسی قدرت‌های امپریالیستی، فناوری دیجیتال در قالب بیگ‌دیتا شیوه‌ی جدیدی از کالایی‌سازی-سلب مالکیت را خلق کرده است که نه‌تنها پاسخی به بحران مزمن انباشت سرمایه عرضه می‌کند، بلکه توأمان قدرت نظارتی و کنترلی فراگیر دولت‌ها بر رفتار شهروندان را به‌طرز چشمگیری افزایش می‌دهد. چرا که به‌تعبیر شوشانا زوبُف، این

---

۱۲ اصطلاح «تخریب خلاق» (creative destruction) - پس از انتشار کتاب ژوزف شومپیتر: «سرمایه‌داری، سوسیالیسم، و دموکراسی» (۱۹۴۲) رواج یافت. شومپیتر این اصطلاح را برای توصیف توالی جهش‌های صنعتی در اقتصاد صنعتی به‌کار گرفت؛ فرایندی که ساختار سرمایه‌داری را از درون متحول می‌سازد و پوشی منحصربه‌فرد به آن می‌دهد. اما روشن است که ردپای این مفهوم (و مفهوم‌پردازی ژرف‌تر آن) را می‌توان در آثار مارکس (و انگلس) یافت. خواه در معنای عامی که در «مانیفست کمونیست» آمده و به‌موجب آن سرمایه‌داری بنا به ماهیت خود بی‌وقفه ساختارهای قدیمی را تخریب می‌کند و از دل آن ساختارهای جدیدی را خلق می‌کند. و خواه در نظریه‌ی اقتصادی مارکس، جایی که مارکس فرآیندهای مرتبط با انباشت و نابودی ثروت در اقتصاد سرمایه‌داری را مفهوم‌پردازی می‌کند.



سازوکار فناورانه-اقتصادی، نه فقط - در وهله‌ی نخست - مشتاق پیش‌بینی رفتار توده‌ی مصرف‌کنندگان است، بلکه هدف نهایی آن اطمینان از نوع رفتار آنان است، که معنای دقیق‌تر آن تعیین رفتار شهروندان از طریق القاء و دیکته‌کردن به آنهاست. اما بر همین اساس، می‌توان پیش‌بینی کرد که توسعه‌ی بیشتر سرمایه‌داری نظارتی مستلزم تکوین نوع تازه‌ای از «موجود انسانی» است که به‌واقع فاقد حق/قدرت انتخاب و اختیار است؛ هرچند پیوسته به او القاء گردد که «هرآنچه می‌کنی و می‌اندیشی برآمده از دایره‌ی انتخاب‌ها و قوه‌ی اختیار خود توست». بدین ترتیب، روند خودبیبیگانه‌سازی سرمایه‌دارانه به‌سمت مرزهای نهایی‌اش در حرکت است.

## ۵. از فروپاشی سرمایه‌داری تا عصر پس‌سرمایه‌داری

دیدیم که سرمایه‌داری نظارتی تازه‌ترین نمونه‌ی تکرار «الگوی انباشت انطباقی» است<sup>۱۳</sup>، که به‌سهم خود تکانه‌ای حیات‌بخش به فرآیند انباشت سرمایه داده است. برخی اقتصاددانان جریان اصلی بر این باورند که کاربست‌های اقتصادی فناوری‌های دیجیتالی نوظهور موجب شده‌اند تا اقتصاد سرمایه‌داری بعد از بحران ۲۰۰۸ بار دیگر وارد دوره‌ی رونق گردد. اما آیا تکرار الگوی «شیوه‌ی انباشت انطباقی» و تحقق مکرر آن از طریق انکشاف فناوری‌های نو (به‌میانجی «خلق» سازوکار و قلمرو جدیدی برای سلب مالکیت و کالایی‌سازی)، اساساً قادر است بحران مزمن انباشت سرمایه و بحران‌های چندگانه‌ی مرتبط با آن را به‌طور نامحدود به تعویق بیاورد؟

می‌دانیم که پویای مستمر نوآوری‌های فناورانه در تحلیل نهایی ناشی از فشارهای رقابتی میان سرمایه‌داران، در سایه‌ی تهدید دائمی بحران انباشت است. و قابل انکار نیست که ظهور فناوری‌های نو - به دلایلی چند - هر بار جانی تازه به فرآیند انباشت می‌بخشد؛ از جمله: با خلق حوزه‌ی جدید نیازها و لذا حوزه‌ی مصرفی جدید؛ با نابودسازی بخشی از سرمایه‌ی ثابت قدیمی (capital annihilation) - و جایگزینی آن با سرمایه‌ی ثابت جدید؛ با ایجاد آبرسود انحصار فناورانه<sup>۱۴</sup> برای کنسرن‌های پیش‌رو؛ با افزایش بارآوری کار و شدت کار و ... ضمن اینکه علاوه بر کارکردهای «حمایتی» فناوری‌های نوظهور، سازوکارهایی مثل جنگ و نظامی‌گری و اقتصاد نظامی-تسلیماتی هم انباشت سرمایه را تا جای ممکن همچنان زیر چتر حمایت خود دارند<sup>۱۵</sup>. بر این اساس، از نظریه‌ی عمومی مارکسی بحران نمی‌توان یک فرمول عمومی برای پیش‌بینی زمان و چگونگی فروپاشی سرمایه‌داری استخراج کرد. چون چنین رویکردی کارویژه‌های انضمامی شیوه‌های انباشت و یا انعطاف‌پذیری بالای سرمایه‌داری را نادیده می‌گیرد؛ حال آنکه قوانین کلی نظریه‌ی بحران مارکسی، در بستر شرایط تاریخی مشخص عمل می‌کنند و شیوه‌های «واقعی» انباشت سرمایه را شکل می‌دهند. با این همه، روندهای مشهود در سال‌های اخیر حاکی از آن‌اند که مجموع این مفرهای تاریخی قادر نبوده‌اند جابجایی

۱۳ نمونه‌ی دیگری از تحقق این الگو را پیش‌تر در مورد تلفیق ارگانیک صنایع تسلیحاتی در اقتصاد «ملی» کانون‌های سرمایه‌داری مرور کردیم.

14 Tony Smith (2000): *Technology and Capital in the Age of Lean Production - A Marxian Critique of the "New Economy"*. Sunny Press

۱۵ سازوکار مکمل دیگر برای تحقق الگوی «شیوه‌ی انباشت انطباقی»، آشتی طبقاتی به‌میانجی برقراری دولت رفاه بوده است.

فزآینده‌ی سرمایه‌داری متاخر به سمت سازوکارهای سلب مالکیت، قهر و اجبار فرااقتصادی، آبراستثمار کارگران (super-exploitation) - تا مرز رواج کار برده‌وار، آبراستثمار طبیعت به‌رغم بحرانی‌تر شدن پیامدهای آن، انفصال و خودمختاری سرمایه‌ی مالی از تولید صنعتی (سرمایه‌داری کازینویی)، و نظایر این‌ها را متوقف و یا حتی گُند نمایند.

این وضعیت، چنان که استبان میتو خاطر نشان می‌کند، حاکی از آن است که:

«گرایش نزولی نرخ سود و تأیید این گرایش با پژوهش‌های کاربردی در واقع محدودیت‌های تاریخی طبیعت تولید سرمایه‌داری را نشان می‌دهد. اگر نرخ سود معیاری برای سرزندگی نظام سرمایه‌داری باشد، نتیجه‌ی منطقی این است که این نظام به پایان خود نزدیک شده است. راه‌های متعددی برای سرمایه وجود دارد تا بر بحران غلبه کند و دائماً خود را بسازد. بحران‌های گاه و بی‌گاه، ویژه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری‌اند و سرانجام به آن امکان می‌دهند تا بخشی از سودآوری را احیاء کند. این در واقع یک وجه ویژه‌ی سرمایه و ماهیت ادواری اقتصاد سرمایه‌داری‌ست. ولی ماهیت گاه و بی‌گاهی این بحران‌ها در درازمدت گرایش نزولی نرخ سود را متوقف نکرده است. به این ترتیب، این ادعا که سرمایه برای بازسازی نرخ سود ظرفیت نامحدودی دارد و سرزندگی خودش و لذا شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را شیوه‌ی طبیعی و پدیده‌ی فراتاریخی می‌داند با شواهد کاربردی رد می‌شود.»<sup>16</sup>

همچنان که فرازی از «مانیفست کمونیست» هم دلالت بر همین بن بست دارد:

«... بورژوازی به چه وسیله‌ای بر بحران غلبه می‌کند؟ از یک سو، با ازمیان بردن جبری انبوهی از نیروهای مولد؛ از سوی دیگر، با فتح بازارهای تازه و نیز با کشیدن شیرهای بازارهای قدیمی. یعنی با چه وسیله‌ای؟ به این وسیله که بحران‌های همه‌جانبه‌تر و نیرومندتری را تدارک می‌بیند و امکانات مهار بحران را کاهش می‌دهد.»

بنابراین، در پاسخ به پرسش فوق با اطمینان می‌توان گفت که کار بست مکرر الگوی «شیوه‌ی انباشت انطباقی» برای نجات فرایند انباشت، با کران‌های عبورناپذیری روبروست. چرا که مستلزم پیشروی هرچه بیشتر سرمایه‌داری به سمت کران‌های انسان و طبیعت است. مشخصاً گسترش نامحدود سلب مالکیت (به‌منظور تداوم انباشت سرمایه)، با ضرورت حفظ توامان درون‌دادهای بنیادی اقتصاد سرمایه‌داری (انسان و طبیعت) ناسازگار است و به دگرذیسی بنیادی یا نابودی شرایط وجودی انسان و طبیعت می‌انجامد.

در این میان، این کشاکش آنتاگونیستی می‌تواند سه سمت‌وسوی ممکن بیاید: یک) یا خشم و طغیان طبیعت شیرازه‌ی تمدن بشری و در پی آن طومار حیات انسان و سرمایه‌داری را در هم می‌پیچد؛ دو) یا انسان‌ها در امتداد روند تاسف‌بار کنونی، به تبعیت انفعالی از قدرت فزآینده‌ی تعیین‌کنندگی فناوری‌های سرمایه‌دارانه تن می‌دهند؛ و لذا با انفعال در برابر سلب مالکیت از داشته‌های منحصر به فرد انسانی خود، کمینه‌های خودمختاری و حیات جمعی انسانی را از دست می‌دهند و به مرزهای نهایی از خودبیگانگی

16 Esteban E. Maito (2018): *World In Crisis: A Global Analysis of Marx's Profitability*, Edited by: G. Carchedi & M. Roberts, chapter 4.

نقل قول برگرفته از: مایکل رابرتز: «مارکس و نظریه‌ی بحران».

می‌رسند (این گزینه‌ی احتمالی‌ست که سکین در رویکردش به «گذار پس‌سرمایه‌دارانه» با خوش‌بینی قابل درکی بر آن چشم می‌بندند)؛ و سه) یا اینکه تداوم روندهای سلب مالکیت از انسان و طبیعت و تشدید بحران‌های برآمده از آنها فرآیندی انقلابی خلق می‌کند؛ فرآیندی که زاینده‌ی سوژه‌های جمعی مبارزات آنتاگونیستی علیه بنیادهای نظم سرمایه‌داری باشد. در هر سه حالت، با فروپاشی سرمایه‌داری مواجه خواهیم شد که نشانه‌های آن هر دم آشکارتر می‌شوند. در دو حالت نخست، با بربریت پس‌سرمایه‌دارانه روبرو خواهیم بود؛ و در حالت سوم، با فرآیند زایش سوسیالیسم. اما همان‌طور که رزا لوکزامبورگ با فراستی ناهنگام و کم‌نظیر خاطرنشان کرد، هیچ سازوکار تاریخی غایت‌گرایانه‌ای دست‌اندرکار تحقق یکی از این دو چشم‌انداز مخالف نخواهد بود. بلکه تنها، کنش آگاهانه‌ی جمعی انسان‌های ستمدیده می‌تواند مسیر سوسیالیستی را بگشاید. در روند ناگزیر فروپاشی سرمایه‌داری، تنها همین مسیر سوسیالیستی می‌تواند انسان‌ها و طبیعت زنده را از سقوط به مُغاک بربریت پس‌سرمایه‌دارانه نجات دهد.

ا.ح. - فروردین ۱۴۰۱

\* \* \*

**kaargaah.net**